

هفتورنگ

ابوالفضل مصفی

«واژه هفتورنگ در مآخذ ایرانی - تقدس»
«و تأثیر هفتورنگ - تصورات مشترك یا مشابه یونانی و»
«ایرانی درباره این صورت - ترکیب نجومی و اجزاء»
«هفتورنگ : سها - فرقدان - جدی - صدف - تشبیهات»
«استثنایی درباره هفتورنگ - نعش - سه خواهر -»
«سه دختر...»

واژه هفتورنگ یا «هپتوایرنگ»^۱ معروف به دب اکبر یا بنات
النعش، در مفهوم کیهانی خود بسیار کهن و در مآخذ ایرانی از آن فراوان
یاد شده است. در اوستا، فر و هرهای نیک و توانا پیاسداری هفتورنگ گمارده
شده اند.^۲ در بهمن یشت، در بخش درایش اهریمن با دیوان سپارش شده که
بهنگام کار کردن، به هفتورنگ و نند (نسر واقع) نظاره کنید تا در کار
کردن توانا باشید^۳ و بصراحت میگوید که دیوان و دروغگویان در نگر بستن
به و نند و هفتورنگ نیروی خود را از دست میدهند.^۴

۱- Haptoiringa یسنا ج ۲ ص ۱۱۵ .

۲- یستها ج ۲ کره ۱۸۰ .

۳- بهمن یست ص ۷۴ (۱۱۲ و ۱۱۳) .

۴- ایضاً بند ۲ از همان قسمت .

در یادگار جاماسب، یکی از نشانه‌های ظهور هوشیدر، طلوع هفتورنگ در خراسان یعنی مشرق قلمداد شده.^۱ در کارنامه اردشیر، اختر شماران سردار یعنی رئیس منجمان یا منجم‌باشی در بار اردوان در پاسخ او از فرجام کار خود، مقارنه مریخ و زهره را در هفتورنگ و برج اسد نشانه همدستی یکی از سران که اردشیر بابکان بوده باندیمه پادشاه و طغیان و رسیدن او پیداشاهی میداند.^۲ همچنین از بررسی این شواهد برمیآید که هفتورنگ در ادبیات زردشتی علاوه بر جنبه تقدس، همراه با دیگر نیروهای فروهری، زائل‌کننده قدرتهای زشت اهریمنی بوده است و در احکام نجومی پهلوی، همچون بروج دوازده‌گانه نقشی تعیین‌کننده داشته و در زایچه طالع‌گاهی بحساب میآمده است.

نشانه‌های پاکی و تقدس هفتورنگ، حتی در شعر دوره اسلامی، از آن جمله در خسرو شیرین نظامی دیده میشود. آنجا که شیرین معشوقه خسرو پرویز به هفتورنگ سوگند میخورد که جز از طریق نکاح شرعی بهمسری خسرو در نخواهد آمد.^۳ طاعات فرنگی
 «دُبُّ اکبر» نام دیگر هفتورنگ یا هفتورنگ مهین است، در

۱- زند و هومن یسن ص ۱۱۴ ترجمه صادق هدایت در جزو بهمن یست.

۲- کارنامه اردشیر ص ۸ بند ۵ ترجمه صادق هدایت در جزو بهمن یست.

۳- سوگند شیرین به هفتورنگ چنین است:

به هفتورنگ روشن خورد سوگند

بروشن نامه گیتی خداوند

که گر خون‌گریم از عشق جمالش

نخواهم شد مگر جفت حلالش

خسرو شیرین نظامی مصحح وحید دستگردی ص ۱۲۱

مقابل «دب اصغر» یا هفتورنگ کهین^۱ و این هردو اسم عربی ترجمه از اصل یونانی «خرس بزرگ»^۲ و «خرس کوچک»^۳ است که ابوریحان با توجه باصل و ترجمه یکی را «خرس مهتر» و دیگری را «خرس خرد» نام داده است.^۴ راه یافتن این دو صورت در آسمان با نامهای خود، گویا نتیجه اعتقاد به رقابت خدایان یونان بایکدیگر و نیز مهر و قهر ایشان نسبت به بندگان یا هواخواهان خود بوده است. چه در اساطیر این کشور آمده که یکی از خدایان بنام «یونو»^۵ از «کاستو»^۶ نام زمینی و انسانی یا خدایی صورت دب اکبر و نیز از پسر او خشمگین شد و آندو را بشکل دو خرس در آورد. زئوس^۷ این پدر و پسر را برای آنکه شکار صیادان نشوند با آسمان برد و زندگی جاوید بدیشان بخشید. باشگفتی بسیار می بینم که در شعر فخرالدین اسعدگر گانی نیز در وصف شب و ستارگان و دیگر صور فلکی، «خرس مهتر» و «خرس کهتر» با رابطه پدر و فرزند خود یاد آور این خرافه بسیار کهین یونانی می باشند:

نمود اندر شمال خویش تنین
بگرد قطب دنبالش چو پرچین
غنوده از پس او خرس مهتر

۱- دو اصطلاح: هفتورنگ کهین (دب اکبر) و هفتورنگ کهین (دب اصغر) از میدانی و درالسامی فی الاسلامی آمده است.

۲- Ursa major.

۳- Ursa minor.

۴- التفهیم ص ۹۱.

۵- Iouno.

۶- Colesto.

۷- Zeos.

چو بچه پیش او در خرس کهتر ...^۱

ستارگان هفتورنگ بزرگ (دب اکبر) بنا بر رصد عبدالرحمن صوفی ۲۷ در صورت است و هشت دیگر در خارج صورت و در رصد امروز تعداد آنها تا ۸۷ عدد دیده شده، یکی از آنها در قدر اول و سه در قدر سوم و بیست ستاره از قدر چهارم و بقیه از اقدار پائین ترند. بنا بگفته قزوینی، عرب چهار ستاره ای که بشکل مربع مستطیل است نعش و سه ستاره دنبال نعش را بنات و مجموع آنها را بنات النعش میگوید^۲ این تسمیه بهمین شکل هم در صورت دب اکبر و هم در صورت دب اصغر با ذکر صفت کبری برای یکی و صغری برای دیگری جاری شده است. در متون شعری و نیز نثر تشخیص این دو بنات، یعنی بنات النعش کبری و بنات النعش صغری بدون ذکر صفت هر یک خالی از دشواری نیست و باید قرینه‌ای وجود داشته باشد و این قرینه معمولاً «قطب» و گاهی «جدی» یا هر دو می باشد در صورت بودن این دو قرینه هر وقت بکلمه «بنات» یا «بنات النعش» یا «نعش» برخورد کنیم مراد بنات النعش صغری یا دب اصغر است^۳

۱- ویس و رامین مصحح مجتبی مینوی ص ۸۲ و تصحیح دکتر محبوب ص ۶۲.

۲- بساط علم الفلك ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۳- همی برگشت گرد قطب جدی
چو گرد با بز ن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت
چو اندر دست مرد چپ فلاخن

منوچهری / ۵۷

بنات النعش گرد قصب گردان
گهی از جرم زهر و گاه از بر

انوری / ۹۲

بنات نعش همی گشت گرد قطب چنان
که گرد حقه پیروزه گوهرین زیور

انوری / ۹۷

اگر بعنوان نموداری از پراکندگی و تفرقه از آن یاد شود و یا از این جهت با پروین (ثریا) که نمودار همبستگی و اتحاد است مقایسه و همراه باشد، مقصود بنات النعش کبری یا هفتورنگ بزرگ یا دب اکبر^۱ است. این مقایسه و همراهی مخصوصاً در شعر فارسی فراوان است: برای مثال:

همچون بنات النعش از هم گسست اکنون

قومیکه بر خلافت بودند چون ثریا

معزی/۴

دویدند آن شکر فانی سوی شیرین

بنات النعش را کردند پروین

نظامی خسروشیرین/۷۲

آن قوم که بودند پراکنده تر از نعش

گشتند فراهم ز سخای تو چون پروین

سنایی/۵۷۰

در بنات النعش کبری، ستاره ای که در انتهای دم نعش است «قایم» و آنکه در وسط دم است «عناق» و آنکه در بن یا اصل دم است «الجون» و بالای عناق ستاره بسیار خردی است و بسیار معروف بنام «سها» که سوی چشم را بدان می‌سنجیده‌اند. این خردی و ناپیدایی و شهرت سها وی را رویا روی ستارگانی چون خورشید و ماه و سهیل و در مقایسه با آنها قرار داده است:

۱- ابوالفتح بن عمید وزیر رکن الدوله دیلمی شب هنگام یکی از دوستان خود نوشت: «قد اغتمت الليلة اطال الله بقائك يا سیدی ومولای ... و انتظمت مع اصحابی فی سمیط الشریکان تحفظ علینا النظام باهداء المدام، عدنا کبنات النعش...»
یتیمه الدهر ثعلبی ج ۳/۱۸۳

ناهید پیش همت تو پست چون زمین
خورشید پیش طلعت تو خرد چون سها

قطران تبریزی/۸

شمس با رای زرافشان تو باشد چون سها
بحر با دست درفشان تو باشد چون سراب

عبدالواسع جیلی/۵۲

دوشت همه شب چو بدر دیدم
امشب همه شب سهاست جویم

خاقانی/۳۸

وقت قدرت سهیل را زیمن
بسلا م سها فرستادی

خاقانی/۶۷۶

همین شاعر یعنی خاقانی تباهی تن و جان فرزند خود را به هلال بر سر
نعش و ناپیدایی غمخواران و نزدیکان او را به سها^۱ و همچنین دهان تنگ ممدوح
خود را باین اختر مانند کرده است^۲ و مسعود سعد نیز ضعف و ناتوانی خویش را
در میان ابناء زمان خود با سها برابر میداند.^۳

هفتورنگ کهین (دب اصغر) یا بنات النعش صغری ، نزدیک ترین
صورت شمالی به قطب است و بر صد قدیم دوازده ستاره است ، هفت در

- ۱- من گدازان چو هلالم زبر نعش و شما
بر سر نعش نظاره چو سها نئید همه
دیوان ۴۱۹
- ۲- چون بخندی خبر دهد دهن
کز سها اختران همی ریزد
دیوان ۵۲۳
- ۳- همچو من در میان خلق ضعیف
در میان نجوم نجم سها
دیوان ۱۹

داخل صورت و پنج ستاره در خارج آن. معروفترین ستارگان آن دو ستاره است از چهار ستاره نعش بنام «فرقدان» یا فرقدین یا فرقد. و آنرا دو برادران هم گفته‌اند^۱ این اختر نمودار بلندی و اعتلاست و در شعر گاهی همراه با «فرق» جناس شبه اشتقاق را نشان میدهد.^۲ مسعود سعد، فرقدان را بدیدگان هژیر یا هژبر مانند کرده و گوید:

فرقدان همچو دیدگان هژبر
شد پدید از کران چرخ دو تا

دیوان/۱۹

ستاره مشهور دیگر این صورت «جدی» است، مصغر «جدی» یا بقول ابوریحان «بزك»^۳ که ستاره قطبی است و این تصغیر بدان جهت بوده که با جدی (برج جدی) اشتباه نشود. جدی یکدرجه و بیست دقیقه با قطب فاصله دارد و در تمام بیست و چهار ساعت بدور قطب میگردد و بعلت نزدیکی به قطب حرکت او محسوس نیست^۴ منوچهری حرکت جدی را

۱- بینی دو برادران همنخوی

یکرنگ نشسته روی در روی

نظامی - لیلی و مجنون

۲- ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین

گسترانیده بعلم و جود در عالم یدین

(منسوب به ابوالعباس مروزی در مدح مأمون عباسی)

با پاسبان کویش در خاک میرسیم

هر چند فرق فرقد جای نشست ماست سنایی

۳- Copsicorne.

۴- التفهیم ص ۹۰.

۵- این حرکت مربوط به حرکت وضعی زمین است بگرد خود و بگرد محور.

به گرد قطب طبق باور نجومی عهد خود چنین توصیف و تشبیه میکند:
 همی برگشت گرد قطب جدی
 چو گرد باب زن مرغ مسمن

دیوان/۲۲۵

از «جدی» در شکل مصغر خود تثنیه «جدین» نیز ساخته شده و آن نام دو کوكب است در صورت ممسك الاعنه (عنان دار) و بر بازوی چپ این صورت قرار دارد و جدین را «بز و بزغاله» هم گفته‌اند و تقریباً همان دو ستاره‌اند که در دنباله عیوق و نزدیک ممسك الاعنه قرار گرفته‌اند^۱ در نجوم پهلوی «بز» دیده میشود که هم با جدی و جدی قابل تطبیق است و هم بادو ستاره در صورت عنان دار یادربال عیوق^۲ خاقانی شروانی «بز انجم» در شعر آورده که آن نیز بیرون ازین تطبیق نمیتواند باشد:

صحن فلک از بز انجم
 مانند رمة مضمیران را

دیوان/۵۴

از ترکیب پنج کوكب بنات النعش صغیر و سه ستاره دیگر، صورتی پیدا شده که آنرا «صدف» گفته‌اند^۳ و احتمالاً «صدف چرخ» در شعر جمال الدین اصفهانی و «صدف فلک» در شعر افضل الدین بدیل خاقانی غیر از توجه به شکل صدف مانند آسمان و تشبیه آن به صدف، اشاره یا ابهامی نیز بهمین صورت می‌باشد:

صدف چرخ بسی غصه و غوطه که خورد
 تا چو تو قطره در او دانه گوهر گردد

جمال الدین عبدالرزاق/۹۴

۱- فرهنگ اصطلاحات نفایس الفنون .

۲- واژه نامه (بندهش ۷ - ۱۲۰) .

۳- دیوان خاقانی مصحح مرحوم عبدالرسولی ص ۴۳۳ ج ۳ .

پیش که غمره زن شود چشم ستاره فلک
بر صدف فلک رسان خنده جام گوهری

خاقانی/۴۳۳

همراه با نام «بنات النعش» به تشبیهات استثنایی و مخصوص شعر فارسی برمیخوریم، از آنجمله در شعر لبیبی است که بنات النعش را به «طبقات سیمین» یا طبق سیم مانند کرده و دیگری در نظم ازرقی هر وی است که حرف (ص) «باشکونه» یعنی واژه گون را برای این صورت مشابه آورده است و بی گمان مراد هر دو شاعر درین تشبیه بی هیچ قرینه لفظی بنات النعش کبری یا هفتورنگ بزرگ است.

لبیبی گوید:

بنات النعش چون طبقات سیمین

نموده دسته زیر و پهنه از بر^۱

ازرقی گفته است:

بنات نعش تو گفتمی که باشکونه همی

نموده صورت صادی ز هفت دانه گهر^۲

«هفتورنگ» در شعر فارسی نمودار زیبایی و درخشندگی و جاودانگی

است، شکوه لفظی و آهنگ خوش این ترکیب با موقع ممتاز آسمانی مفهوم آن، دیدگاه خیال شاعران پارسی را وسعت داده است. شعر عثمان مختاری مصداق کامل این ادعا است و مایه و توان لازم را در بیان این مطلب در اختیار ما قرار میدهد:

۱- لبیبی و اشعار او ص ۱۳ بکوشش دبیرسیاقی.

۲- دیوان ازرقی ص ۱۶.

زخم تیر تو همی بر رخ هفتورنگ است
روی پر خاش تو بوده است سر هفت اورنگ

دیوان/۲۰۲

هر آنکه بیند هفت آسمان همت او
یکش نماید هفت آسمان و هفت اورنگ

دیوان/۲۰۵

دختران نعش، نعش و سه خواهران، نعش و سه دختر، سه دختر
و نعش آسمان، نعش فلک، در شعر خاقانی، اشارات دیگری است
بشکل خاص آسمانی هفتورنگ بزرگ و جذابیت این مجموعه زیبا و
گستردهٔ فلکی^۱.

۱- کو فلک دستی که چون کلکش بهم کردی سخن
دختران نعش یک یک بر پیرن بگریستی

دیوان/۴۵۵

زهره بدو زحمه از سر نعش
در دقص کشد سه خواهران را

دیوان/۳۴

نعش در پای چار دختر او
زیور هر سه دختر اندازد

دیوان/۸۴

نعش از آن گرد سندسی سازد
بر سر هر سه دختر اندازد

دیوان/۱۴۰

آن سه دختر و آن دو خواهر پنج وقت
در پرستاری بیسک جا دیده ام

دیوان/۳۳۱

(مراد ازدوخواهر، شعرای یمانی و شعرای شامی است که خواهران سهیلند).